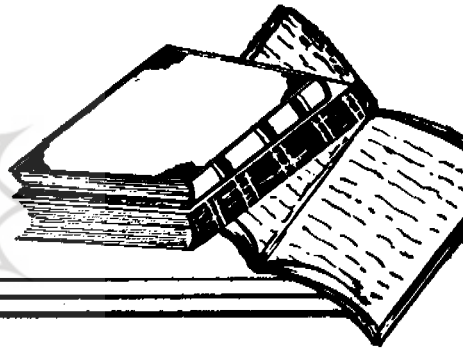


تاریخ تشکیلات سیاسی و حقوقی جهان

جمال الدین جالی



بطوریکه قبلا اشاره شد مکتب استائیک آخرین مکتب از مکاتب بزرگ آتن بود که بوسیله زنون تشکیل یافت زنون از پیروان مکتب رواقیون بود که فرضیه جدیدی بآن افزود و تحولی در فلسفه رواقیون بوجود آورد وی بفرضیه دولت جهانی عقیده ثابتی داشت و این فرضیه را یکی از اصول ثابتة فلسفه رواقیون میدانست بنابراین عقیده زنون دولت جهانی را قانون اساسی رهبری میکند که از آن به حقوق جهانی تعبیر میشود قانون مزبور مبین نیکی و بدی و صواب و ناصواب در تمام جوامع بشری میباشد حقوق جهانی ثابت و لایتنغیر است و تمام افراد بشر اعم از زمامداران و رعایا مجبور به پیروی از قانون مزبور میباشد و این قانون با قانون طبیعت منطبق است و

آنرا قانون الهی مینامند .

کریسی پوس یکی از مؤسسين مکتب استائیک در کتاب خود قانون جهانی را چنین تعریف کرده قانون جهانی عبارت از قوانینی است که حاکم بر تمام اعمال خدایان و افراد بشر میباشد این قانون سطح ثابت و ممیز عدالت از بی عدالتی است در پیشگاه قانون جهانی امتیازی بین افراد بشر وجود ندارد اصول کلی این قانون خوبی و بدی افراد انسانی را در هر مقام و نشانی که باشند تعیین میکند .

کریسی پوس میگوید هیچکس در طبیعت غلام و برده آفریده نشده بلکه تمام افراد بشر در خصوصیات طبیعی یکسان میباشند آنچه افراد را در اجتماعات ممتاز مینماید اکتساب فضائل اخلاقی است که با پیروی از اصول کلی و هدایت کننده قانون جهانی کسب میشود مکتب استائیک چنان تحت تأثیر قانون جهانی قرار گرفت که در مقابل آن برای قوانین و عادات مفهومی محلی قائل نبود حتی شهر خردمندان را محتاج بمؤسسات دولتی و حکومتی نمیدانست پیروان آن میگفتند خردمندان و حکما که بمقررات حقوق جهانی عالم و معتقد میباشند از مؤسسات دولتی و قوه اجرائیه بی نیاز میباشند تشکیلات دولتی و سیاسی برای مردم نادان است که باید طبق نظامات و قوانینی اداره شوند و لذا برای اجرای آن نظامات اجتماعی متناسب هر اجتماع حاکم و دولتی لازم است.

استائیکها معتقد بودند بین طبیعت انسانی و طبیعت عالم نوعی هم آهنگی وجود دارد که بایک دیگر سازگار و شایسته یک دیگر نداین هم آهنگی ناشی از نیروی مقدس الهی است که جهان را جان داده و در بین جهانیان بانسان موقعیت خاصی عطا کرده و حیوانات غریزه و قدرت لازمه حیاتشان را بخشیده چون انسان شایسته و مستعد حیات اجتماعی است او را بقوه عقل و ادراک از سایر حیوانات ممتاز نموده و لذا تمام افراد انسانی از یک مبدء بوجود آمده و همه با یکدیگر برادرند بنا بر این ارزش- انسانیت بانجام مقاصد اجتماعی وی میباشد و لذا بر هر فرد انسانی لازم است که در امور اجتماعی شرکت داشته باشد و وظیفه محوله خود را طبق قواعد قانون جهانی

خوب انجام دهد تا بوظیفه انسانیت خود عمل کرده باشد .

اصول فلسفه استائیک تا اوائل قرن اول قبل از میلاد تقریباً بشکلی که کریسی پوس تفسیر کرده بود باقی ماند ولی از آن پس در فروع و طرز عمل بآن به تغییرات مهمی دچار گردید لذا لازم بود فلسفه مزبور بمذاق مردم بطوریکه قابل درک و فهم همگانی باشد تفسیر شود و بالاخص چون جامعه رومی در مسیر توسعه و ترقی قرار گرفت میبایست فلسفه مزبور با اوضاع و شرایط محیط منطبق گردد .

یکی از اشکالات که برای مردم قابل فهم نبود تفسیری بود که در باره شهر خردمندان و خردمندان شده و آن عبارت از یک تبیینی بود که بین قانون جهانی و قوانین عرفی و محلی در فلسفه استائیک بوجود آمده بود .

این دو فرضیه مورد نظر کارنیادیکی از فلاسفه شکاک که مؤسس مکتب اکادمی سوم که موسوم بمسلك احتمال میباشد قرار گرفت و انتقادات شدیدی نسبت بفلسفه استائیک کرد و نسبت بحکیم و خردمندان ایدالی فلسفه استائیک انتقادات شدیدی نمود و در باره فرضیه جهانی گفت با وجود همه ناهمواریها و تضادها و اختلافاتی که بطور قطع و مسلم در معتقدات اخلاقی ملل و اقوام وجود دارد بمقتضای عرف و عادات خودشان هر یک عدالت اجتماعی را بمقیاس عرفیات و آداب خود تعبیر مینمایند زیرا بآن خو گرفته اند بنا بر این قابل تصور نیست که يك قانون عدالت جهانی مطلق هم وجود داشته باشد .

چون فلسفه استائیک مورد اعتقاد مردم بود و بآن خو گرفته بودند انتقادات شدید کارنیاد منجر بتجدید بنای فلسفه مزبور نشد ولی موجب تعدیل و اصلاح آن گردید باین معنی که فلاسفه وقت فلسفه استائیک را اساس قرارداد و با توجه بعقاید سیاسی قدما مانند افلاطون و ارسطو و دریافت اصول و کلیات عقاید آنان و تلفیق با فلسفه مزبور بادر نظر گرفتن شرایط محیط و احتیاجات روز فلسفه استائیک را تعدیل و اصلاح نمودند در این تحول پاناسیوس رئیس مکتب رواقیون سهم بسزائی داشت مورخین مینویسند پاناسیوس فلسفه استائیک را با تعدیلاتی بصورت يك فلسفه انسان دوستی

در آورد وسیعی کرد ایرادات کار نیادر پاسخ بدهد و احساسات و جاه طلبی هائیرا که با شرافت توأم و متضمن خدمات نوعی و عمومی باشد تقویت نموده و محترم بشمارد مرد حکیم را ذیحق در مباشرت و تصدی امور دنیوی و سیاسی دانست انسانیت و عواطف عمومی را بجای فرضیه بی نیازی و عدم احتیاج بدیگران از اصول ثابتۀ فلسفه مزبور قرار داد .

راجع بحقوق جهانی گفت در طبیعت انسانی يك محیط حسی وجود دارد که تمام افراد بشر در آن محیط مساوی هستند و در آن مرحله يك سلسله حقوق مشترکی بین تمام افراد موجود است که بدون تحقق آن حقوق انسانیت امکان پذیر نیست و لذا هر فرد انسانی باید دارای حداقل آن حقوق بوده باشد و لازمه عدالت آنستکه جوامع انسانی آن حقوق مشترک را بشناسند و محترم بشمارند بنا بر این عدالت باین معنی خود حق و قانونی است طبیعی و جهانی برای تمام کشورها و ملل جهانی که بهمین وسیله ارتباط و پیوستن دولتها و ملل مختلف بیک دیگر میباشند .

من خوبیهای خود را مرهون کتابهایم هستم ، من عقل و
 قلبم را بوسیله کتابها بال و پر میدهم ، کتابها بودند که بمن
 کمک کردند و از این باتلاق گندیده بیرون آمدم و گرنه
 هلاک میشدم .

ماکسیم گورسکی

آزادگی

دنیای امروز بکسی حق حیات میدهد که بتواند روی
 پای خویش بایستد و هر دم در برابر اراده این و آن سر تعظیم
 فرود نیاورد .

امرسن